

اسرائیلی ها و فلسطینی ها در بن بستی خونین

از میشل ورشوفسکی (نویسنده و مبارز صلح طلب اسرائیلی)
ترجمه ی تراب حق شناس

اشاره:

رسانه های جهانی غالبا از حقیقت ماجراهایی که زیر سرپوش فرآیند صلح بین اسرائیل - فلسطین می گذرد، سخنی نمی گویند. حرف های دلخوش کنک گوش فلک را کر کرده ولی غصب اراضی فلسطینی، مستعمره سازی ها و دیوار کشیدن ها و طفره رفتن اسرائیل از اجرای قطعنامه های ملل متحد و قراردادهای دوجانبه ادامه دارد. توده های فلسطینی تحت فشاری که بیش از حد توانشان است از خود شکیبایی بسیار نشان داده اند. با بدبینی کامل به عواقب سیاست یک بام و دوهوایی که اسرائیل و آمریکا اعمال می کنند، می توان شکست تلاش های اخیر برای به اصطلاح رسیدن به راه حلی مسالمت آمیز را پیش بینی کرد. هیچ نیرویی نیست که اشغالگر را سر جای خود بنشانند و خواهیم دید که باز هم گناه را به گردن فلسطینی ها خواهند انداخت. اما مردم به مقاومتشان ادامه می دهند و به هیچ رهبری اجازه نخواهند داد که به خواست های اسرائیل و آمریکا که مستلزم به خاک سپردن آرمان استقلال طلبانه ی فلسطین است تسلیم گردد.

در اینجا، دیدگاه یک مبارز صلح طلب اسرائیلی را که فرآیند صلح و علل شکست آن را ده سال پس از امضای «توافق اصولی اسلو» بررسی می کند می آوریم. به خوانندگان علاقه مند پیشنهاد می کنیم این مقاله را مطالعه کنند تا ببینند علل واقعی شکست «فرآیند صلح» چیست (مترجم).

ده سال پس از خوشحالی های اسلو، فرآیند صلح بین اسرائیل و فلسطینی ها مرده و دفن شده است. مذاکرات و تمام ابتکارهایی که به منظور استعمارزدایی مطرح شده بود جای خود را به جنگ آرامسازی داده که در آن نیروهای نظامی انبوه تمام قدرت آتش و ویرانگری خود را به کار می برند تا فلسطینی ها را تسلیم کنند. ببینیم چه شده که امروز به چنین رکود همه جانبه و سریعی رسیده ایم؟ هدف های جدید هرکدام از دو طرف چیست؟

اسلو و اسرائیلی ها:

رهبران اسرائیل همان زمان که توافق اصولی اسلو را امضا می کردند بین خود اختلاف نظر داشتند. یک دسته بدین باور بودند که تنها راه برای رسیدن به صلح با فلسطینی ها این است که به اشغال پایان داده شود. در این صورت، با استعمارزدایی از سرزمین های فلسطینی که در ژوئن ۱۹۶۷ اشغال شده، راه برای برپایی یک دولت مستقل فلسطینی باز خواهد شد و فرآیند همزیستی مسالمت آمیز بین دو ملت آغاز خواهد گردید. ابهاماتی که در این رابطه وجود داشت عبارت بود از اینکه: آیا فلسطینی ها آماده خواهند بود که در برابر برپایی دولت فلسطین، از حق بازگشت آوارگان صرف نظر کنند؟ در باره ی بیت المقدس به چه مصالحه ای تن درخواهند داد؟ اما به رغم این ابهامات، یوسی بلین [رئیس یک حزب دست چپی و سهیم در کابینه ی رابین و باراک] و دیگر مذاکره کنندگان اسلو هدفشان این بود که اسرائیلی ها از سرزمین های اشغالی عقب نشینی کنند و طرح استقلال فلسطین به اجرا درآید.

اما منظور دسته ی فوق به هیچ رو مورد توافق همگان نبود، حتی در خود دولت اسرائیل هم کسانی با چنان هدفی مخالف بودند. به نظر بسیاری، فرآیند صلح چیزی نبود جز وسیله ای که اداره ی سرزمین های اشغالی به نحوی کم خرج تر صورت گیرد، بدین ترتیب که از یک طرف، فلسطینی ها و اسرائیلی ها را از هم جدا کنند و از طرف دیگر، اهالی فلسطینی را از فضای حیاتی شان جدا سازند یعنی اسرائیل اداره و کنترل زمین، آب، مرزها و حرکت اشخاص و کالاها را در دست داشته باشد و یک دولت فلسطینی مسؤول اداره و

امور روزمره ی زندگی فلسطینی ها باشد (آموزش و پرورش، بهداشت، امنیت داخلی و اقتصاد) و به ازای این خودمختاری، فلسطینی ها تضمین امنیت اسرائیل را بر عهده گیرند.

بیانیه ی توافق اصولی اسلو دوره ی گذاری شش ساله را پیش بینی میکرد که مشخصه اش، در واقع، یک خودمختاری کمابیش گسترده بود. اما اگر در نظر یاسر عرفات، پس از این دوره ی خودمختاری و جابجایی بخشی از نیروهای اسرائیلی، باید نوبت به استعمار زدایی و استقلال می رسید، بسیاری از رهبران سیاسی و به خصوص نظامی اسرائیلی معتقد بودند که همکاری فلسطینی ها با این نظام خودمختاری نشانه ای ست از این که این مدل می تواند همان راه حل نهایی باشد.

اسحاق رابین مدتها تردید کرد و سرانجام در تابستان ۱۹۹۵، یعنی چند ماه پیش از کشته شدنش، بود که فکر کرد استعمارزدایی سرزمین های اشغالی را حقیقتا به اجرا درآورد. اما دیگر دیر شده بود. ارتش که مأمور شده بود مذاکرات را آغاز کند و طرح عقب نشینی از مناطق اشغالی را عملی سازد، راه را بر استعمارزدایی بست: به جای مذاکرات، به سرعت، فرمان های نظامی جایگزین کرد، قراردادهای امضا شده را یکجانبه لغو کرد، سررسید اجرای توافق ها را (که به ندرت در بیانیه ی اسلو مشخص شده بود) سریعاً تغییر داد و به ویژه به سازماندهی مجدد فضای عملیات، حول یک محور درجه ی اول یعنی وجود و گسترش کلنی ها، پرداخت.

یکجانبه گری؛ تقدم مسائل امنیتی بر هر مسأله ی دیگر؛ ادامه ی مستعمره سازی؛ و بالاخره جدا سازی دو طرف. اینها چهار مشخصه ی اصلی برخورد اسرائیل به «فرآیند صلح» بود. و وقتی رابین خواست مسیر را به خصوص روی دو مشخصه ی اول تصحیح کند، به دست یک فعال دست راستی اسرائیل ترور شد، در حالی که از دو سال پیش، کارزاری کینه توزانه و به هدف غیرقانونی جلوه دادن نخست وزیر در جریان بود.

گزینش انجام شده

قتل اسحاق رابین به معنی پیروزی کسانی بود که به دلایل مختلف با فرآیند اسلو مخالف بودند. بعد از پیرانتز کوتاه و فاجعه آمیز نخست وزیری شیمون پرز، سه نخست وزیر بر سر کار آمدند که هرکدام از همان روز نخست، مخالفت خود را با فرآیند اسلو نشان دادند. بنیامین نتانیاهاو به بهانه های مختلف فرآیند اسلو را معلق گذاشت و ایهود باراک آن را از پای درآورد. سپس نوبت به آریل شارون رسید که به جای اسلو بدیل دیگری به اجرا درآورد.

غیر از نپذیرفتن چشم انداز استعمارزدایی و برپایی یک دولت واقعا مستقل فلسطینی در گستره ی به هم پیوسته ی غزه و ساحل غربی، سیاست مشترک این سه نخست وزیر اسرائیل چه بود؟ این سیاست را می توان در پنج نکته خلاصه کرد:

- کلنی سازی های موجود و نیز دست کم بخشی از کلنی سازی های برنامه ریزی شده به هیچ رو نباید زیر سؤال برود.
 - بهتر است که اسرائیلی ها دیگر اداره ی امور روزمره ی فلسطینی ها و از جمله امنیت داخلی را اگر ممکن باشد به عهده نداشته باشند.
 - هدف از هر راه حل موقتی یا نهائی این است که حد اکثر امنیت برای اسرائیلی ها فراهم آید.
 - چه در جریان فرآیند مذاکرات و چه پس از آن، به هیچ رو نباید با فلسطینی ها به عنوان یک طرف برابر برخورد کرد.
 - بنا بر این، مذاکرات نمی تواند بر پایه ی برابری طرفین جریان یابد و اصل تساوی حقوقی دو طرف باید قاطعانه از مذاکرات کنار گذارده شود.
- این پنج نکته بر سه محور استوار است: ادامه ی مستعمره سازی، ادامه ی روابط استعماری،

جداسازی.

آنچه ایهود باراک را از دو همتای دیگرش (نتانیاهاو و شارون) متمایز می سازد این است که با ترکیبی از تفرعن بی حد و جهل اش از واقعیت اوضاع اعراب و فلسطین، پیش خود باور کرده بود که طرحی بر

اساس این سه محور می تواند مورد قبول یاسر عرفات قرار گیرد: اگر عرفات چنین «پیشنهاد سخاوتمندانه» ای را نپذیرد انتقام سختی باید پس بدهد و اگر ملتش از وی، در این امتناع از تسلیم شدن، حمایت کند او نیز توان گزافی خواهد پرداخت. در پی یک کارزار سراپا دروغ و بی سابقه، و بدین هدف که نشان دهند عرفات هرگز قصد نداشته به مصالحه ای دست یابد و اینکه هدف استراتژیک وی نابودی اسرائیل است، باراک از ارتش می خواهد سناریویی را که از مدتها پیش برای درهم شکستن تشکیلات خودمختار فلسطین آماده کرده بود به اجرا بگذارد و مردم فلسطین را مجبور کند به تسلیم تن دهند.

این است که برنامه ای حقیقی برای آرام سازی زیر سرپوش مبارزه با تروریسم به اجرا در می آید، درست همان برنامه و منظوری که سه سال پیش از آن، رهبر نومحافظه کاران، بنیامین نتانیا هو طرح ریزی کرده بود. این برنامه ی آرام سازی صدها کشته برجا گذاشت و تازه پنج ماه بعد بود که نخستین سوء قصد انفجاری [فلسطینی] به اجرا درآمد. اما فلسطینی ها تسلیم نشدند. باراک در انتخاباتی که خود آن را پیش انداخته بود شکست خورد.

طرح شارون

برخلاف ایهود باراک، جانشین او آریل شارون هرگز اعتقاد نداشته که می توان طرح تسلیم را به عرفات تحمیل کرد. برعکس، او معتقد است که زیر ضربات آرام سازی، ممکن است یک «یک رهبری پراگماتیک» طرح وی را بپذیرد. توجه داریم که شارون طرحی دارد که آن را از سال ۱۹۷۸، زمانی که در نخستین کابینه ی مناحیم بیگین، وزیر مستعمره سازی در اراضی اشغالی بود، آماده کرده است. شارون این طرح را در مناسبت های متعدد به خصوص در مصاحبه ای طولانی با آری شاریت، خبرنگار روزنامه ی هاآرتس در مارس ۲۰۰۱ چند هفته پس از انتخاباتش با وضوح تمام مطرح کرده است. این طرح را می توان در ۱۰ نکته خلاصه کرد:

فلسطینی ها صلح می خواهند، اما نه آن صلحی که ما حاضریم به آنها عرضه کنیم. جنگ استقلال اسرائیل (جنگ ۱۹۴۸) هنوز به پایان نرسیده و ما ۵۰ سال دیگر پیش رو داریم تا مستعمره سازی (colonisation) فلسطین («ارض اسرائیل») را به پایان بریم. خطای بزرگ رابین این بود که می خواست مرزها را تثبیت کند [توجه داریم که اسرائیل هرگز مرزهایش را تعیین نکرده است! مترجم] زیرا این امری نیست که تا ۵۰ سال آینده در دستور کار باشد (شارون در جای دیگری می گوید تا صد سال دیگر). فلسطین همان اسرائیل است، اما باید یهودی باشد. فلسطینی ها چه کار خواهند کرد؟ کمال مطلوب این است که به اردن بروند (بر هزاران پوستر در اسرائیل این عبارت به چشم می خورد: «اردن همان دولت فلسطین است» و طرح «ترانسفر» - اخراج و کوچ دستجمعی فلسطینی ها از وطن شان - که تعبیر خوش آب و رنگی ست برای پاک سازی قومی، برنامه ی سیاسی یک بخش عمده از احزابی ست که از دولت شارون پشتیبانی می کنند. از آنجا که این طرح، اگر در موقعیت مناسبی صورت نگیرد خطرناک محسوب می شود باید وسیله ی دیگری برای اخراج فلسطینی ها از فلسطین پیدا کرد.

بدیل «ترانسفر» عبارت است از جمع آوری آنان در اردوگاه ها و کانتون ها در مناطقی که به هر صورت، امکانات مستعمره سازی بسیار محدود است و فلسطینی ها خواهند توانست، اگر مایل باشند، آن را دولت (های) فلسطینی (ها) بنامند.

محدوده ی مرزها را اسرائیل یکجانبه تعیین خواهد کرد و خودش، البته، راه های ورود به آنها و نیز منابع طبیعی (به ویژه آب) را در کنترل خواهد داشت.

کشیدن دیوار - که شارون بعدها به این طرح پیوست - محدوده ی کانتون ها و بانتوستان ها را تسهیل خواهد کرد.

غزه نخستین کانتون فلسطینی خواهد بود.

اگر امکان داشته باشد و بتوان «رهبرانی پراگماتیک» پیدا کرد که طرح اسرائیل را

بپذیرند، چه بهتر، و گرنه این طرح یکجانبه به آنان تحمیل خواهد شد. اگر احتمالاً فلسطینی ها اعلام کنند که حاضرند چنین طرحی را بپذیرند شارون آماده است آن را «طرح گذار دراز مدت» (کذا) بنامد! اینکه می گوید «طرح گذار» برای این است که فلسطینی ها بتوانند طی مدتی بسیار دراز (۵۰ سال یا ۱۰۰ سال!) آن را بپذیرند و به خوبی نشان دهد که از این حد فراتر نخواهد رفت...

شارون مسلماً یک بولدوزر است، همان طور که رسانه های گروهی اسرائیل وی را چنین لقب می دهند، بولدوزری که هر چیزی را بر سر راهش له می کند. اما می داند کجا برود و برای رسیدن به هدفش در به کار بردن هیچ وسیله ای تردید نمی کند. در درک او از واقعیت تنها یک نقطه ی کور وجود دارد، چنانکه در درک پیشینیان اش نیز چنین نقطه ی کوری وجود داشت و آن اینکه از درک ظرفیت مقاومت اهالی فلسطین عاجز است.

ملتی مقاوم

به رغم هزاران کشته و زخمی و معلول، به رغم هزاران خانه ی ویران شده، دهها هزار درخت ریشه کن شده، به رغم عملیات فراوان تخریب، به رغم بستن راه های عبور و مرور و محاصره، ملت فلسطین کوچکترین اثری از تسلیم از خود نشان نمی دهد.

فلسطینی ها قادر نیستند تنها با نیروی خود، اسرائیل را وادارند حقوق آنان را پس بدهد تا به استقلال خویش دست یابند. در دنیا و در خاور میانه ای که تحت سلطه ی فلسفه ی جنگ سراسری، دائمی و پیشگیرانه قرار دارد توازن قوا به شدت به زیان آنهاست. با وجود این، آنها به نحوی خارق العاده ثابت کرده اند که چه ظرفیت شگفت انگیزی برای به شکست کشاندن طرح اسرائیل مبنی بر تسلیم آنان دارا هستند. با مقاومتی که بیشتر منفی ست (به عربی، صمود) تا مثبت، با مقاومتی که بیشتر فردی ست تا آنکه ساختاری اجتماعی داشته باشد، آنها تجزیه (اتمیزاسیون) و محدود و محصور ماندن را نپذیرفته اند. اراده ی زندگی، اراده ی برخورداری از یک زندگی را در همه حال: زیر بمباران، در شهرها و روستاهای محاصره شده و رو در روی خشونت و اعمال قدرت دلیخواهی نظامیان حاضر در همه جا با تصمیم قاطعانه دنبال کرده اند.

خیلی ها فستیوال بین المللی سینما در رام الله را به ریشخند گرفتند و گفتند خرده بورژواهای مرفه این شهر در یک سالن نوساز خیلی لوکس نشستند تا فیلم تماشا کنند و به حرف های کارگردان هایی که از سراسر دنیا به رام الله رفته بودند گوش بدهند. من به هیچ رو با این ریشخند موافق نیستم چرا که این فستیوال، خود یک عمل مقاومت است، خیزشی ست علیه مرگ و محاصره شدگی، علیه پروژه ی جدی اسرائیل برای «وحشی قلمداد کردن» فلسطینی ها. مگر نه این است که نیروهای اشغالگر پروژه کتور را توقیف کردند؟ مگر نه این است که کوشیدند از ورود کارگردانان خارجی به فلسطین و ورود تماشاچیان به رام الله جلوگیری کنند؟ و به رغم همه ی اینها فستیوال برپا شد: نمادی از پیروزی زندگی بر اراده ی آشکار قتل زندگی.

به مدرسه رفتن، به عمه و خاله سر زدن، پیش دندان پزشک رفتن - همه ی اینها اعمال مقاومت است که لازمه اش عبور از دیوارها، دور زدن از موانع و در یک کلام، سرسختی برای رسیدن به مقصد است. همین مقاومت است که سیاست آرام سازی اسرائیل را به شکست کشانده و ما را و او می دارد که ادامه ی خشونت سیاست آرام سازی را با کشته هایش، با ویرانگری ها و رنجهایی که برای فلسطینی ها به بار می آورد و امواج سوء قصدها که به نحوی ادواری جامعه ی مدنی اسرائیل را عزادار می سازد تا سال های دراز مورد توجه قرار دهیم.

جنبش صلح؟

کارزار فریبکارانه ای که ایهود باراک و بخشی از سازمان مخفی اطلاعات اسرائیل به راه انداختند بدترین پیامدش این بود که جامعه ی اسرائیل پذیرفت که تروریسم و خیل قربانبان آن امری ست گریزناپذیر. سابقاً، جنبش صلح برای آنکه اسرائیلی ها را قانع کند که با سیاست مبنی بر «اسرائیل بزرگ» و مستعمره

سازی و اشغال مخالفت ورزند دو استدلال در اختیار داشت: از یکی اینکه برای ادامه ی اشغال و سیاست استعماری باید با جان انسانها، با پول، با فداکردن کیفیت زندگی و جامعه تاوان آن را پرداخت و دیگر آنکه با ادامه ی سیاست استعماری، ما در انزوای بین المللی قرار می گیریم و فشارهای بین المللی را باید تحمل کنیم. از وقتی که گفته شده ما در «جنگ برای بقاء» و با نیروهای ویرانگر درگیر هستیم، استدلال اول همه ی تأثیر خود را از دست داده است. در برابر دشمنی که منظورش نه مصالحه بلکه نابودی اسرائیل است تنها راهی که می ماند جنگ پیشگیرانه و دائمی ست. با کسانی که سیاست نابودی اسرائیل را دنبال می کنند هیچ مصالحه ای ممکن نیست. این بدیهی ست!

جنبش صلح، که فراموش نکنیم خود در ساختن و پرداختن این افسانه ی مرگبار سهیم بود، طی سه سال هیچ پیشنهادی نداشت که ارائه دهد زیرا اعلام می کرد که کشته شدن افراد نه نتیجه ی اشغال و سرسختی سیاسی رهبران ما - از جمله حزب کارگر که دوباره در کابینه ی شارون جا خوش کرده اند - بلکه نتیجه ی سرسختی یاسر عرفات است. یادمان هست که [دو نویسنده] اب پهوشو و آموس اوز در روزنامه های بزرگ فرانسه مقالاتی نوشتند و فلسطینی ها را متهم کردند که قصد نابودی اسرائیل را دارند. بنابر این، اگر خودآزار نیستیم، چرا باید از برنامه ی مصالحه ای که «صلح طلبان» مطرح می کنند جانبداری کنیم؟ چرا باید «به توافق اسلو بازگردیم»؟ در حالی که آن توافق چیزی جز یک مانور فلسطینی نبوده است! در چنین وضعیتی، گفتمان بدیلی که هزاران مبارز جنبش ضد استعماری از جمله ائتلاف زنان برای نیل به صلحی عادلانه، انجمن تعایش (همزیستی) و گوش شالوم (جمعیتی برای صلح به رهبری یوری اونیری)، خاخام های طرفدار حقوق بشر و کانون اطلاعاتی بدیل و به ویژه و بهتر از همه ی اینها، نافرمانان از خدمت نظام و معترضین نیروهای ذخیره مطرح می کنند، اینها در برابر اجماع نوبینی که بر محور جنگ بقاء به وجود آمده وزنه ای ندارد.

اما «ابتکارهای جدید صلح» (به ویژه ابتکار ژنو) باید گفت که غیاب کامل آنها از گفتگوهای عمومی و انعکاس نداشتن آنها، به خصوص بیانگر آن است که سخنگویان این ابتکارهای جالب و بالقوه امید بخش عاجز از آن اند که این اجماع در مورد جنگ دائمی را زیر سؤال برند، زیرا چنین موضعی مستلزم این است که آنها شدیداً و صریحاً از خود و نقشی که در شکل گیری این اجماع داشته اند (وقتی می گفتند «تقصیر از عرفات است»، «فلسطینی ها قابل اعتماد نیستند»، «تشکیلات خود مختار حقیقت را نمی گوید و به دو زبان حرف می زند») انتقاد کنند و به خصوص اعتراف کنند که مسؤولیت خونهایی که طی چهار سال گذشته به زمین ریخته شده و نیز شکست فرآیند صلح به عهده ی اسرائیل است نه فلسطین. بدون چنین نقدی از خود، هیچ طرح صلحی گوش شنوایی در اسرائیل نخواهد یافت... زیرا فرض عمومی در اسرائیل بر این است که ما شرکائی برای معاهده ی صلح نداریم و طرف مقابل ما کسانی هستند که نابودی اسرائیل را می خواهند و آنقدر خطرناک اند که حتی از حرف صلح و میانه روی هم غر و لندشان بلند می شود.

چارچوب بین المللی:

استدلال قوی دیگر که نیروهای صلح طلب به طور سنتی مطرح می کردند مبتنی بر «فشارهای بین المللی» بود. واقعیت این است که سیاست استعماری اسرائیل را جامعه ی بین المللی هرگز نپذیرفته و حتی ایالات متحده که طی سه دهه ی گذشته هرگز از حمایت نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک (و تو در شورای امنیت) از اسرائیل دریغ نداشته، برداشت سیاسی واحدی با دولت های مختلف اسرائیل ندارد و حتی گاه سرسختی این دولت و برخی از ماجراجویی های جنگ طلبانه ی آن را برای ثبات نظم آمریکایی در منطقه خطرناک ارزیابی می کند (توجه شود به فشارهایی که جرج بوش - پدر - در سال ۱۹۹۱ به اسحاق شامیر وارد آورد تا مستعمره سازی ها را متوقف کند و در مذاکرات صلح مادرید شرکت جوید).

ترس از خصومت با جامعه ی بین المللی - و قبل از همه با ایالات متحده - برخلاف برخی حرفهای بیمارگونه ی پرگوییان، در اسرائیل بیش از هر چیز دیگری واقعیت دارد، به طوری که حکومت شامیر به این دلیل سقوط کرد که مردم اسرائیل نمی خواستند ایالات متحده را خشمگین کنند... چنان که نمی خواستند از ۱۰ میلیارد دلار ضمانت های بانکی [که آمریکا بلوکه کرده بود] صرف نظر نمایند. تا زمانی که گروه نومحافظه کاران در واشنگتن فرمانروایی می کنند، اسرائیل هیچ ترسی از فشار

احتمالی جامعه‌ی بین‌المللی نخواهد داشت. بین‌سیاست‌های دیک‌چنی، پل ولفوویتز، ریچارد پرل و غیره با سیاست مشاوران سیاسی و نظامی شارون چنان هم‌آهنگی و جذب متبادلی وجود دارد که هرگز پیش از این وجود نداشته است. جنگ همه‌جانبه، دائمی و پیشگیرانه با «تروریسم فلسطینی» بخشی از جنگ سراسری، دائمی و پیشگیرانه‌ی واشنگتن با تروریسم بین‌المللی و به خصوص تروریسم اسلامی است.

از این بدتر: در ۱۴ آوریل ۲۰۰۴ بوش بر پیشفرض‌های اسرائیل صحنه گذاشت و با این کار نه تنها از دیگر نیروهای جامعه‌ی بین‌المللی گسست کرد، بلکه از سیاست سنتی ایالات متحده - هرچند صوری و غیر الزامی بود - نیز فاصله گرفت. جرج بوش در نامه‌ای به آریل شارون که کمی بعد در دو مجلس کنگره به تصویب رسید، اظهار داشت که مرزهای سال ۱۹۴۷ مرزهای اسرائیل نخواهد بود و اینکه برخی مستعمرات (کلنی‌ها) به اسرائیل ضمیمه خواهد شد و آوارگان به میهن‌شان باز نخواهند گشت. مسأله‌ی آمریکا پیشنهادهایی نیست که قرار است بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها به مذاکره گذاشته شود، بلکه موضعی است که باید در چارچوب یک راه‌حل، بطور یک‌جانبه تحمیل گردد.

یکجانبه‌نگری، کنارگذاشتن حقوق بین‌المللی و قطعنامه‌های ملل متحد و اعمال تروریسم دولتی برای تحمیل استعمار مجدد جهان - این است پایه‌های پیوند تنگاتنگ بین سیاست امپریالیستی جرج بوش و استراتژی استعماری آریل شارون. اینجا است که کارزار بین‌المللی در دفاع از حقوق مردم فلسطین ابعادی جهانی به خود می‌گیرد، یعنی جنبش‌های اجتماعی در سراسر جهان با دفاع از این حقوق، نه تنها با یک بی‌عدالتی بسیار بزرگ و خشونت‌بی‌حساب که نسبت به حقوق یک ملت اعمال می‌شود، بلکه با پایگاه مقدم جنگ سراسری و استعمار مجدد جهان و به نوعی آزمایشگاه این استعمار مبارزه می‌کنند. به موازات آن، فلسطینی‌ها با حراست از حقوق خویش، امروز در خط مقدم پیکار برای بقای تمدن انسانی و علیه توحش نولیبرالیسم توسعه طلب قرار دارند. اهمیت و فوریت یک همبستگی بین‌المللی قوی و مصمم از اینجا ناشی می‌شود.

(اصل مقاله مندرج به فصلنامه‌ی مولتی‌تود، شماره ۱۹، زمستان ۲۰۰۵، آدرس الکترونیکی:

(www.multitude.samizdat.net)

(منتشر شده در آرش ۹۱ مورخ آوریل ۲۰۰۵)